



۳- دشواری‌های مجازات و تنبیه:

راه‌هایی که فرد را به انضباط فردی هدایت می‌کند

مارک در ساعت ورزش پایش را به زمین می‌کوبید و فریاد می‌زد و مشت‌هایش را در هوا تکان می‌داد. یک بار دیگر بازی پرهیجان فوتبال او را از خود بی‌خود کرده بود. مارک با سلیلی از اتهامات نزد آموزگار خود رفت و خودم را عصبانی یافتم که بدون اینکه به کلماتم فکر کنم به طور خودکار جواب می‌دهم:

مارک: جیسون قلب می‌کند! همه می‌گویند تقصیر من است، ولی این طور نیست! تقصیر جیسون است! او بود که توپ را به بیرون زمین پرتاپ کرد، نه من! خانم کِنر مرا مجبور کرد از زمین خارج شوم، ولی من دعوا را شروع نکرده بودم، جیسون این کار را کرد و حالا هم تام اجازه نمی‌دهد در گروه او بازی کنم. من از این مدرسه متنفرم!

آموزگار: بس کن! خیلی تو را تحمل کرده‌ام. تعجبی ندارد که هیچ‌کس نمی‌خواهد با تو بازی کند. برای اینکه تو مثل بچه‌های لوس و غرغرو رفتار می‌کنی. بچه‌ها دوست ندارند با کسی بازی کنند که عقده‌هایش را سر دیگران خالی می‌کند.

مارک: اما ...

آموزگار: حتی حاضر نیستم یک کلمه‌ی دیگر بشنوم. فهمیدی؟ دفعه‌ی دیگر که ورزش داری سر کلاس کودکانی‌ها می‌نشینی چون رفتارت مطابق سن آنهاست.

به محض اینکه حرف‌هایم تمام شد، پشیمان شدم. می‌دانستم می‌بایست بیش از این بردبار می‌بودم، اما قبلاً بارها و بارها با مارک برای حرکات بچگانه‌اش حرفم شده بود. به نظر نمی‌رسید صحبت‌های من کوچکترین اثری در او کرده باشد.

بقیه‌ی روز از فکر مارک بیرون نمی‌رفتم. من امیدوار بودم که چه چیزی را در وجود او کامل کنم؟ آیا تنبیه آسفتگی او را از بین برده بود؟ نه، اصلاً این‌طور نبود. آیا راه ارتباطی‌ای میان ما ایجاد کرده بود؟